

1



منیر کردآردایی ۱

(نفرین شاخ کوندور. پادست آردا)

صاحب نظران:

منت آوسارون

تضاد

3DMahdi

arven

«حرکت اقباس از این مقاله منوط به ذکر نام پادکست آردا و نام صاحب سخن می باشد»

“Arda.ir/horn-of-gondor”

پیش‌گفتار

چیزی که پیش رو دارید، در واقع مکتوب شده‌ی سخنان و گفتار دوستان و صاحب نظران ذکر شده در میزگرد آردایی^۱، از مجموعه پادگست های وبسایت آردا هست که به دلیل ارزشمندی و اهمیت این سخنان در حوزه‌ی آثار تالکین، این امر را جایز شمردیم که به بدون کردن این گفتار ها و مکتوب کردن نقل قول با سپرداریم. در عین حال شما می‌توانید به صفحه‌ی اصلی و صوتی این میزگرد، به این آدرس: arda.ir/podcast-conference مراجعه کرده و آن را دریافت کنید.


میم. سامانی

به نام خدا

(مونت آوسائرون): جناب اردستانی آیا اعتقاد دارید که انسان باید در انتخاب افسانه بیشتر ملی گرا باشد تا سپروعلایتش؟

(تضاد): سوال شما یک قدری گنگه برای من. ولی سعی میکنم جواب بدم. فکر می کنم منظور تون از افسانه (Myth) باشد. اگر اینطوره باید بگم افسانه یک مفهومی هست بایک دایره ی بسیار بزرگ. توی این مقیاس کسره شما مثلاً داستان مشی و میشیز رو دارید مثلاً همین مثلاً به دنیا آمدن بودا کل نیلوفر رو دارید یا مثلاً داستان های امیسل رو دارید در اورپا که بسیار نزدیک هست به داستان اولیه ی ایرانی. حتی توی یک مقیاس آشنا تر میتونید امشاسپندان رو مقایسه کنید با والار. بنابراین خیلی مهمه به خودمون یادآوری کنیم که یکی از ابتدایی ترین کار برد های افسانه، پیدا کردن یک جواب بود. جواب برای سوالانی که انسان اولیه با اون درک محدود خودش، با اون شناخت اولیه و ساده خودش از دنیا براش مطرح می شد. انسانی که نمی دانست چگونه به وجود آمده، چگونه آفریده شده، مرک چه و یا مثلاً چرا بلایای عظیم طبیعی رخ میدن والی آخر. بنابراین خیلی طبیعی هست که چون ذات بشر چه در افریقا باشد چه در اورپا و چه در آسیا، ذات یکسانی هست و به طبع نگرانی های اون هم مشترک، طبیعه که افسانه های مشترکی هم به تدریج شکل بگیرن. اینجا وقتی که شما دارید صحبت از افسانه میکنید دیکه ملی گرایی مفهومی پیدا میکنه من فکر میکنم چیزی که شما دنبالش میکردید ویشه ملی گرایی رو درش پیدا کرد. حماسه برابر (Epic) باشد. به هر حال اگر منظور تون از این سوال اینه که یک سری سلسله افسانه های خاص انتخاب کنید برای مطالعه، من فکر میکنم فارغ از بحث ملی گرایی از ایران شروع کنید. شاید منابع مطالعش مثل منابعی که برای افسانه های کلاسیک، افسانه های روم و یونان هست نباشه اما بسیار بسیار غنی هست و به اعتقاد من پایدی بسیار بسیار محکمیه داشته که هنوز پیدار مونده. به خصوص که رد پای اون رو در بسیاری از افسانه های آسیا هم میشه دنبال کرد و البته قسمت قابل توجهی هم داره.

(مونت آوسائرون): به نظرتون پیام پیام های رشته ی افسانه ی تاگلین چه ارزش ملی رو گویا هستند؟ آیا اصلاً رشته افسانه ی تاگلین دارای پیامی هست؟

(تضاد): اگر این سوال روز خود پروفور پر سید احتمالاً اصلاً خوشحال نمی شد. تا لکین خیلی تاکید داشت که اصلاً از داستان هانی که دنبال پند و اندرز باشن خوش نیاد و به طبع خواننده هم انتظار دانه نصیحت نشود. ولی شاید این یک خصلتی باشه توی ذات بشر که نمیتونه موقع نوشتن خود ا صلیش رو پنهان کنه. یا عقایدش رو نهفته بزاره بنابراین من صرفاً بر اساس داستان هانی که تا لکین نوشته، نه نامه هاش و نه زندگی نامه، میتونم به اطمینان بگم که تا لکین در افانه های خودش به ارزش های اخلاقی بسیار مقتیده. ارزش هانی که شاد تمام ادیان می سیند. مثلاً هیچ گاه تا لکین خواننده رو به دروغ گویی تشویق نمیکند. اما مثال کی گویا تر و بهتری که میتونم براتون بیارم سر نوشت نومه نور هست. مردمی با ثروت فوق العاده و عمری طولانی. اسم آخرین پادشاه اون ها آرفرازون، شمار و یاد چه کسی در تاریخ میگذره آرفرازون؟ فرعون؟ فرعون! پادشاهانی که خواستند جاودان باشند و ادعای خدایی کردند و به حرال سر نوشتون معلومه. کی دیکه از اون به قول شما ارزش هانی که میشه در افانه های تا لکین دید حس امید هست. اگر بخوام اسم گناه روش بزارم باید بگم که از دید تا لکین ناامیدی کی از بزرگترین خطایه شمار میاد: نگاه کنید کتاب بازگشت شاه و بینید که از چه عبارتی برای اشاره به دزد تور استفاده میکنه. پادشاهان کافرکش! این تنها جایی هستش که شارد پای یک برش مذهبی رو در نوشته های تا لکین میبینید. میکنه:

“Authority is not given to you, Steward of Gondor, to order the hour of your death,” Answered Gandalf. “And only the heathen kings, under the domination of the Dark Power, did thus, slaying themselves in pride and despair, murdering their kin to ease their own death.”

مقرون به ترجمه: «گندالف پاسخ داد: کارگزار گاندور این اختیار را به تو ندادند که ساعت مرگ خود را تعیین کنی. تنها پادشاهان کافرکش تحت نیروی تاریکی چنین میکردند و از روی غرور و نومی خود را می کشتند و برای راحت تر کردن مرگ خود به بندگان خویش را نیز به هلاکت میرسانند.» این کلمه ی (heathen) یک بار دینی داره. قبلاً هم گفته بودم که بودم که بنولف هم برای اشاره به اقوام پیشا مسیحی (Pagan) به کار میره. یک صفحه ای هست که واکنش مردم رو به حمله ی (Grendel) شرح میده و میگوید که:

“...Sometimes they vowed offerings in their temples of idols, besought with words of prayer that the slayer of demons would find relief for the people’s sorrow. Such was their custom, the trust of the heathen; the thoughts of their breast were intent on hell, the Creator they knew not –knew not the King Glory.”

ترجمه: «وگاه در معبدتان خودیگشتی مایه تقدیم میکردند و التماس میکردند و دعای بخوانند تا نابودکننده‌ی دیوان برای حزن مردمان چاره‌ای بیندیشد. رسم ایشان چنین بود. ایمان مشرکان چین بود. اندیشه و افکارشان در دوزخ بود و خالق را نمیشناختند. داور اعمال آدمیان را. خدا و دگوار نمی‌شناختند و هیچ نمیدانستند چگونه کلبان آسمان، شریار سگوه را تایش کنند.» در این جمله به نظر من اوج سیراری تاکنون روزنامه‌ی می‌رسوز و فکر میکنم اینهاشتی نمونه‌ی خراب‌باشن.



(مونت آوسائرون): به نکته‌ی مینهایت زیبایی اشاره کردید جناب اردستانی. از نظر من هم بارزترین و مهم‌ترین پیامی یا ارزشی که رشته‌ی افغانی تاکنون حالا چه به صورت خود آگاه یا ناخود آگاه به خواننده منتقل میکند همین ارزش امید است. و صحیح هم بود بیانات شما که ناخود آگاه دامن خورده به بحث دینی. چون من یک توضیح کوچیک راجب همین بحث امید بدم که؛ مقوله امید روشنا از هر جایی که، شما از هر جایی که بخوان این رویگیری بکنید بر میگردد به تفکر معتقدین به معاد. یعنی ارزش امید زاییده‌ی اوست از همین تفکر و یا به عبارت دیگر اگر معاد نباشد و هیچ گاه ارزش امید در فطرت انسان جای نمی‌گرفت یعنی اصلاً وجود نمی‌داشت. و به نظر من با این تفاسیر، اون جور که شخصیت‌های مثبت رشته‌ی افغانی تاکنون به مرک اعتقاد داشتند، به همون اندازه و بهونجوریش روماً معتقدیم به معاد. یعنی یکسان است بین اون ها و تفکر ما. معتقدین به معاد کسانی هستند که مرک رو پایان زندگی نمیدونن. مرک رو فقط مثل یک پلی میدونن که انسان رو به زندگی کامل تر می‌رسوز. نتایج و پیاپی این اعتقاد به طور که گفتم افراد تلاش و فعالیت بیشتری میکنند و مهم‌ترینش این که هرگز در زندگی دچار یاس و ناامیدی نمیشن و هرگز به بن بست نمی‌رسند. چون که اصلاً رستگاره امید معاد است. برای نمونش حالا شما از کتاب مثال زدید من اینبار از فیلم ارباب حلقه با مثال می‌زنم که ببینید حالا این فیلم به اصلاح بالیوودی، چه جوری این تفکر معتقدیم به معاد رو به صحنه میاره و دانش می‌زده به بحث امید. در فیلم بازگشت پادشاه اگر یادتون باشه. زمانی که یک ترول، در جنگ پله نور زمانی که داشت

یک ترول به «میناس تریت میگوید و به امیدشون رو از دست داده بودند» چنین میگوید: «حالا چی؟» و اینجا است که کندالف سفید میگوید: «این پایان سفرمون نیست. مرک تنها یک مسیریست که بهر خواهیم بود، وقتی آگاهانه این مسیر رو انتخاب کنیم، جاب خود پرستی فرو خواهد افتاد و اونجاست که مبینی که لانه های سپید و فراتر، طلوع کرمانش خورشید بر دشت های سرسبز بی انتها» ببنید چوری اینجا، کندالف فکر معقدین به معاد رو که به دنبالش بحث امید بست رو به تصویر می کشونه. از دیگر پایله ها و نتایج فکر معقدین به معاد نرسیدن از مرک و آمادگی برای فداکاری است. الان شاتام شخصیت های مثبت رشتی افانده ی تا لکین رو اگر نگاه کنید، در جاهای متعددی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم گفته که من از من نمی ترسم. نمونش: تورین تور امبار، آرگورن و خصوصا ایوون هستند و این که من میگویم شخصیت های مثبت منظورم فقط شخصیت های حامی نیست. مثلاً شامین آرون رو که همیشه خودش از این بلایا دور نگه میداشت رو در نظر بگیرید این هم در جاهای متعددی به صورت غیر مستقیم گفته که من از مرک نمی ترسم. در حالی که یکی از بارزترین و مهم ترین نکات مادیون این هست که میکن: هیچ شرکنی تلخ تر از مرک در کام انسان ریخته نشده است. بنابراین من اگر بخوام یک جمع بندی از تمام حرف هام داشته باشم این که چون رشتی افانده تا لکین ارزش امید رو گویا هست پس بنابراین به دنبالش، پیام اعتقاد به معاد رو هم گویا هست. مگر! شامچی فکر میکنید جناب نجیان؟

(arven): من فکر میکنم حتماً بهینطور. در بحث زبان و فکر انسان این مسئله، کاملاً مشخص شده که کوچکترین آوایا که که توسط فرد بکار میره، دارای معنا و مفهومه. اصولاً زبان به بهین منظور، و برای بیان کلام و انتقال معنا ایجاد شده. خوب پس ازین رو، بشود انتظار داشت، که معانی و مفاهیم زیادی را لایه لایه خزان صفحه ی نوشته شده توسط تا لکین استخراج کرد. پس مشکلی توی کمیت مفاهیم نخواهیم داشت. این کیفیت و عمق مفاهیم توی آثار تا لکین هست که نیاز به بررسی دارد. مادر آثار تا لکین با ارزشهای انسانی شناخته شده ی زیادی، مواجه می شویم. ارزش های مثل شرافت، شجاعت، شهادت، افتخار، تلاش، آزادی و امثال این. این ارزش ها هر چند بسیار با ارزش و والا، ارزش های هستند که در خیلی از آثار دیگر هم دیده میشوند. یعنی وجه مشترکی بین آثار تا لکین هست و خیلی از آثار هنری و ادبی و آثار فاخر دیگر. پس باید به دنبال پیام خاص آثار تا لکین باشیم. تا لکین در دو اثر شخص خودش یعنی ارباب حلقه ها و هایت، روایتگر اتفاقات مهمی هست که توسط ضعیف ترین و ناتوان ترین افراد رقم میخورد. منظورم اتفاقی هست که توسط فرو دو و ویلبرو رقم میخورد. در دل این دو داستان یا این دو حماسه ی هایت و ارباب حلقه ها، احساس میکنم که تا لکین دارد به ما می آموزد که هر قدر کوچک و ناتوان بغیر بررسی، میتوانی تعیین کننده ی نشی مهم در دنیای خود باشیم. این از نظر من پیام عمده ی کتاب تا لکین هست. اما این سوال پیش میاد که چرا تا لکین چنین پیامی را مد نظر داشته است؟ وقتی از هدف پیام در آثار تا لکین حرف میزنیم، بهتر است به اون بستر که امکان

دارد باعث شکل گیری اون هدف و پیام بشود. می پردازیم. وقتی ما به اون بستری که فراهم آوردیم تا این نویسنده اثر خودش را خلق کند رجوع میکنیم، بهتر میتوانیم آن پیام یا مفهومی که نویسنده در تلاش بوده تا منتقل کند تا درک کنیم. بنابراین اگر اجازه بدهید به این مسئله بپردازیم که تاکنون در چه شرایط و موقعیتی بوده که سعی کرده چنین پیامی رو بیان کنه؟ بهونجور که بهتون میدانید تاکنون در میدانهای رزمی جنگ جهانی جنگیده و دلت و خشم و همدان و درد و احساسات ازین قبیل رو که شدت منفی هم هستند تجربه کرده. تاکنون دست در مکانی از تاریخ ایستاده که در اوج تلخی خودش بوده. بنابراین تاکنون در اون شرایط، به احتمال زیاد ناتوانی خودش را در اطراف خودش دیده. بگذرید از دید خودم این مسئله را بیان کنم. وقتی من خودم را جای استاد میکذارم در آن شرایط، می بینم که دلم میخواست در آن شرایط بحرانی جنگ جهانی تاثیر گذار باشم باشم. دلم میخواست بتوانم از کسانی که دوستان دارم حمایت کنم. دلم میخواست میتوانستم روال جنگ را تغییر دهم. دلم میخواست کاری بکنم. یعنی یک جور امیال و آرزو پایی هست مکنه که هر فرد در چنین شرایطی بهش دست پیدا میکنه. اما خوب متأسفانه استاد و هر فرد دیگری در اون موقعیت این توان را در خودش نمی بیند.



بنابراین من فکر میکنم من فکر میکنم فرود و یلبوسی داستانی تاکنون، نوعی نمود امیال و آرزوهای خود استاد هستند که در این کتابها نمود پیدا کردن و ازین طریق، استاد در تلاش بوده تا اون امیال و آرزوها و مسائلی که برای خودش ارزشمند بوده، آن تاثیر گذاری را به خواننده ی خودش انتقال بدهد. اگر از این دیدگاه کنیم، متوجه میشیم که هدف اصلی تاکنون این بوده که به ما بفهماند هر چند کوچک و ناچیز که باشید، میتوانید دنیای خودتون تاثیر بزارید. بنابراین میتوانیم بگوییم که کام اصلی که تاکنون در کتابش بر میدارد، این است که به افراد ارزش و احترام و اعتماد به نفس بخشد. یعنی میشود گفت که جان مایه ی کلام تاکنون این است که هر فرد شناختی از خودش پیدا بکند. و قبول کند که هر چند ناچیز و کوچک هم که هستش، میتواند گامی برای دنیا و تغییر آن بردارد.

(مونت آو سائرون): مگر جناب بخشان! جناب اردستانی به نظرتون وجود کدام یک از این سه ارزشی که به ترتیب: وفای به عهد، غیرت و از جان گذشتگی هستند، روایت لوتر روار

شاهنامه برتری میخشد؟

(قصه): بین نمیشه روی حرسه ی این ها اسم ارزش ملی گذاشت چون خیلی از ملیت های دیگه هم مفاهیم عهد و از جان گذشتگی رو ارزش میدونن. این ها ارزش ملی هستند و بنابراین لزوماً محدوده ی جغرافیایی ندارند. به علاوه، این سه شخصی که اسم بردید در شخصیت های مختلف شاهنامه به یک اندازه نیست. من فرض میکنم که شاه به طور مشخص ترمی خوید یک قهرمان خاص مثل رستم رو بایک قهرمان دیگه مثلاً آراکورن مقایسه نکنید. حالا این که اصلاً چنین مقایسه ای دست بست یانه، اون هم به کنار. تاجایی که پای اخلاقیات در میون باشه من برتری خاصی نمبین.

به حال دو تا قهرمان تاجایی که ممکن باشه به عهد خودشون وفادار میمون. هر دو به شاه زمانه ی خودشون وفادار هستند. آراکورن تا وقتی که در خدمت منگل

پدرتودن بست یا در گذاردن تور، پدر و میر شمشیر منیزه، شارب به جالش میگیره و سر عهد و پیمان میمونه. بهینطور رستم وقتی برای کابوس مبارزه میکنه. هر دوی اینها برای حفظ سرزمین خودشون، ارزش مندترین سرمایه ای که هر انسان داره، زندگیشون رو، کف دست میکنن و با پلیدی مبارزه میکنن. ولی غیرت بحث سوال برانگیزی هست میان این سه. من این واژه رو حداقل در اینجا به معنای نوعی حساسیت نسبت به جایگاه میگیرم و برداشتم این هست که رستم از این حیث رستم برتری قابل توجهی نشون میده.



رستم از همون بچگی، برای نبرد، برای رزم، برای مبارزه پرورش پیدا میکنه و از سنین پایین وارد کارزار میشه. رستم پناه ایرانیان هست و اگر به خودش شک بکنه به کشورش شک کرده، رستم از اون دسته قهرمان هایست که قهرمان زاده شده. به قول شکسپیر: «بعضی بزرگ زاده میشن» اونم بزرگ زاده شده و در نهایت هم به بزرگی می میره. «حالی که انتقام خودش رو از نبردیش گرفته. ولی آراکورن با قهرمانان افسانه ای فرق داره.

آراکورن مثل رستم نیست مثل بولوف نیست. آراکورن قهرمانی هست که به معیارهای انسان امروزی نزدیک تره. انسانی که اعتمادش به خودش و به اهدافش کم رنگ تر از قرن های پیشه. آراکورن به جایگاهش مطمئن نیست به خودش مطمئن نیست و باید بزرگی رو طرد بکنه.



اگر زندگی آراکورن رو بخونید میبینید که ابتدای کار متوجه جایگاه خودش نیست. شاید وجود آرون باشه که بش اگمنیره ی مضاعف میده ولی اولین نشانه های بزرگی رو تازه وقتی میبینم که قایق یاران حلقه از کنار آراکونات میگذره. درحالی که سالیان سال از عمر آراکورن گذشته. در مجموع من فکر میکنم واژه ی غیرت توی شاهنامه اعتبار بیشتری داره تا توی ارباب حلقه ها اما اینکه این امر و مطلوب بدو نیم یا نه یک بحث جداگانه است.

(مونت آو سائرون): بله. مشگرم. جناب مرمکار نظرتون راجب رشتی افسانه تا ککین چی هست؟ آیا فرقی بین این صورخیال یا دیگر سلسله داستان با قائل هستیدا معتقدید این روایت نیز مانند دیگر روایت بافت یک افسانه است؟

(3DMAhdi): تفاوت آثار تالکین با آثار سایر نویسنده‌ها در غنای عمق داستانی است. تالکین تمام عمرش بر روی سلسله داستان‌هاش کار میکرده و چیزی که پیش روی ماست حاصل عموماً نویسنده‌ی بزرگ است. تالکین یک تاریخ‌چی خیلی وسیع برای داستانش تهیه کرده. تاریخچه‌ای که از قبل خلقت شروع می‌شود و چندین هزار سال روایت می‌کند. در طول این تاریخ وقایع بزرگ و کوچکی اتفاق می‌افتد که همه‌ی اون‌ها زیباترین شکل تقابل نیروهای خیر و شر و به تصویر می‌کشند. نکته‌ی دیگر در مورد آثار تالکین این است که داستانش مربوط به فرهنگ خاصی نیست. کسی نمی‌تواند بگوید که داستان ارباب حلقه‌ها یک داستان انگلیسی برای مخاطب انگلیسی است. تالکین یک دید جهانی داشته و داستانش رو برای همه‌ی مردم جهان نوشته و در همین راستا چندین زبان اختراع کرده که تا حتی اسمی‌ای تومی داستان‌هاش استفاده می‌کند، مختص به یک زبان و فرهنگ خاص نباشد. دنیای تالکین هم گسترده‌تر است و هم پر از جزئیات تالکین با قلم توانمندش به تایش فضائل اخلاقی پرداخته و به ما نشان می‌دهد که هر چه در تاریکی دنیا فرو گرفته باشد باز هم امید هست و هر کس، حتی کوچکترین فرد هم می‌تواند مثل فرودو سرنوشت جهان رو تغییر دهد.

(arven): از نظر من هم این می‌تواند وجود داشته باشد اما قبل از اینکه بخوام دین مورد حرفی بزنم اجازه می‌خواهم این مطلب را یادآور بشوم که به هیچ وجه دستی در شناخت و تحلیل حیطه‌ی بی‌چون‌افسانه و تاریخ‌ندارم و اگر کلامی از من شنوید نظر کارشناسان و علمی، بلکه نظر فردی و ذاتی یک علاقه‌مند به آثار تالکین، خواهد بود و لاغیر به طبع قبل از هر چیز فحش‌ترین نظرم درباره‌ی آثار تالکین بیان علاقه و ارادت من نسبت به این آثار است. علاقه‌ای که با مطالعه‌ی جلد اول سه گانه‌ی ارباب حلقه یعنی یاران حلقه، شعله‌ور می‌شود و با تازم سوزناک و غم‌انگیز تورین تور امبار سرباز جون می‌گذارد. در مورد اون قسمت از سواتون که فرمودید آیا این آثار فقط افسانه‌اند، می‌توانم بگویم که قلباً و عقلاً اعتقاد دارم که دنیای آردازاده‌ی خیال یک نویسنده‌ی خوش ذوق است و مطلقاً اتصال تاریخی با دنیای مخصوص ما ندارد. این اعتقادم جدا از بخشی است که در اون تأثیر شدید شرایط محیطی و پیرامونی تالکین در خلق آثارش تأکید دارم. میدانید که در باور من، هر علمی که بدست انسان اتفاق می‌افتد، بازتابی است از شرایط محیطی بر سرنوشت هر فرد. در واقع در مورد تفاوت آثار تالکین با افسانه‌های دیگر، نمی‌توانم به وضوح صحت کنم. چرا که بظرم مقایسه کردن یک مورد - در اینجا آثار تالکین - و یک کل - منظوم سایر افسانه‌ها - چندان مفید فایده نیست. بخاطر همین مسئله، به اشاره چند ویژگی عمده و درخور توجه رشت داستان‌های تالکین که برای خود من بسیار با اهمیت‌اند، اکتفا می‌کنم. اولین نکته‌ای است که در آثار شاخص ایشون، موج می‌زند، بخصوص واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های کاراکترهای داستان‌ها، مخصوصاً دو کتاب مقدم ایشون یعنی ارباب حلقه‌ها و دویت. دوم، داشتن تاریخ مدون، دقیق و سرشار از دنیای تالکین است. و سوم پوشش دادن روایات از ابتدای خلقت و سرآغاز جهان به بعد است. این ویژگی‌های مهم و عمده‌ای است که شخص من رو به شدت درگیر داستان‌های تالکین کرده.

پان.

